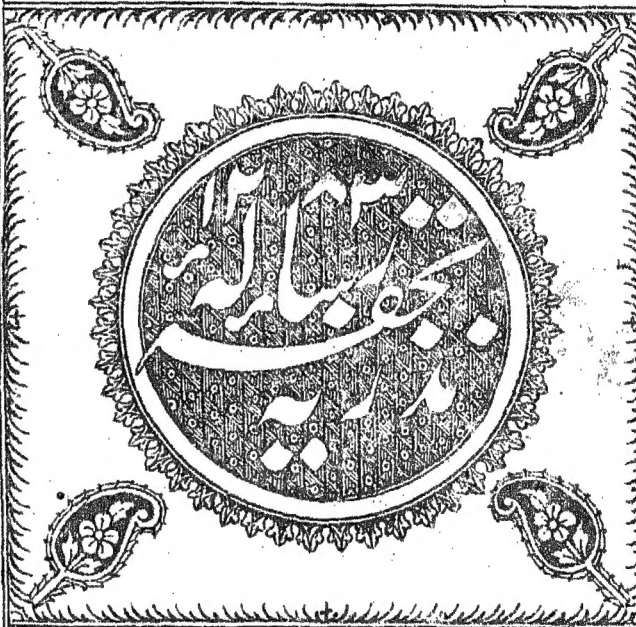




مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يُقْوِي إِلَّا بِاللَّهِ

بفضل فضل حمیری از افاضات جناب علوی قاری عبد الرحمن صاحب پابندی از نواعد تجوید سید



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

مطعمه سے آتی ہے اور کھانے کے لیے  
کھانا لایا جاتا ہے اور ان کو کھانے کے لیے



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وكفى وسلاماً على عباده الذين اصطفى خصوصاً على سيدنا محمد المجتهد وآله وحاشا له  
 انكره مني اما بعد رسالكان مسلک انصاف شریف مباد که درین ایام حکم قول کل معجب و رایه شخص  
 از معجزان پنجاب ببحر اسی دہلی رسیدہ راہیان جادہ قرارت اراہ زوبا و بودی کہ خود از علم و عمل تجوید  
 عاری بود خود را اعلم قرائ سلف و خلف میداشت اکثر مردم از عدم تلفظ اعلم بحروف ضا و باز داشتہ  
 عوفش بسوی ظہای مجہد مخرف ساخت بوسیله اشتراک ضا و وظا در اکثر صفات دعوی تشابہ میان  
 ضا و وظا بلند ساخت تا آنکہ اکثر مردم فواح دہلی باغوا ای او از تشابہ گذشتہ تلفظ عین ظا اختیار کردند بتلخیص  
 البیس نمازهای خود را تباہ ساختند تا آنکہ خلاصہ دو دمان نقابت مرزا نذر محمد بیگ صاحب حق این مسئلہ  
 احقر را در موضع لوہار و طلبید بحسن اتفاق بحجبت مذکور صلیح جمعہ بوقت ثلاث حینہ احقر و دو گاہ ہم سید ہفتاد  
 پشدرغ کرد تا آنکہ بنظر طول کشید و تمام حال منکشف شد کہ در سخن پردی و غوغائی نہایت انصاف و حق  
 اصلاً نہ از اسطلاح ہر صفت خود نمائی کج فہمی و غلطی کلوی جاننش گرفتہ و حبس و اماست و اماست و اماست  
 چشم حق پیش کو رساختہ ہنما اہتمام و دروغ بندی را شعار خود ساختہ و گواہ این مقال سالہ اکوسی میں حق  
 کافیت و ہر کسی کہ دران مجلس حاضر بود چون این سالہ او را بہ بیند این مصاف او بر منکشف خواهد شد کہ  
 چہا دروغمانہ نسبتہ و نیز اہل عام چون عبارات کتب فقہ و قرابت منقولہ آن سالہ شاہدہ خواہند فرمود  
 خواہند دانست کہ چہ قدر غلط فہم و محجور است حاجت بیان نیست شاید بطور نزدیک و عبارت نقل کنم کردہ شود

[illegible][illegible]



این افترا دیگر بر من بسته که من از ظاهراً و به زبان انکار دارم باز به پیش شایسته مراستم ساخت  
 تعقیر بالکلیه من شکر و را کفایتا پس گواه افترائی آن محب صاحبان من کو بر صدر و دم جمع حصه  
 مجلس سبب طول و دیر کشیدن کلام از اطراف و خوانند های خود جمع آمده بودند کافی هستند  
 و صورتی افتخارند که هر هم شاید است که من قصد گفتگو از به نگر و دم و نداشتم بلکه او خود بقتضای محبت  
 بر یکجا نم آمده در او بخت و آخر شتر شده و خائبه باز گشت از خدا محاسب که ای می طلبم و آنچه اتقاد اطفا  
 نون عنایت من بسته پس من باید ندارم که انکار کرده باشم چه اعتقاد من را بنحایت اطمینان است که با مخرج  
 نون کافریت لیکن بشما به حکم بشریت غلطی شده باشد و زبان مخرج نون سیده باشد پس این سله  
 چون خود اختلاف است قابل مواخذ نیست و اسرار علم و محبت آنکه نفعی مردم را از تعلیم ابر او  
 منع میکنند و بسوی تعلیم خود و دیگران با وجودی که ایمه او قرآن را از اساتذ گرفته بودند و سند را  
 با شخصیت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیده بودند پس از تعلیم و نحو اساتذ منع میکنند و به تعلیم خود که بنحو  
 قرآن از کسی استا و نخواهند و نشان استاد خود نمیدهد و اگر سید یا از تخطیه میکنند بنحو اندک تعلیم بنحوی  
 می استاد که حرف قرآن و قرآن خوانی بطالع کتب از خود را شنیده باشد بیکه جائز باشد بگویند  
 که اساتذ معصوم نبودند پس و قتی که اساتذ با وجود خلوص ایشان و حبب التعلیم دفعه دوم نشدند  
 این شخص تمیید نفی است و متمنی و ملی استا و به ملی به طلاق اعلام قرار است جلوه واجب التعلیم  
 و معصوم شد و چون که خود از تنسیه بهیر نقل سازد که تمیز فناد و ظالمین نمیرساند پس چرا و فکر او فدا  
 افتاده اوقات خود و دیگران ضایع ساخت مگر حمل بر جنون کرده شود و عجب آنکه خود را واجب التعلیم  
 و اندوستان حرمین شریفین را به عبارت همه تحقیر یا میکنند و چون که یک آیه بخاری خبر خواندن  
 ضا و را ظا و همه نقل کرد بخارا را بخارا شریف و تاجر را و معتمد سائنست شرافت حرمین شریفین  
 را و همایند شرفا را بهر بخارا بست و نیز احتمالی است که آن تاجر هم مثل آن محبت من داشته باشد یعنی  
 این تاجر چون بخارا ضا و را صحیح تلفظ شنید بسبب غلطی سمع خود آن را ظا و فمیده و نمیدانند  
 رسیده است لیکن عجب نبود که در بخارا هم ظا و میخواند چنانچه مدعی بود با شما همه پس افترا بسته که علیه  
 ظا و میخواند پس چنانچه عبد الرحمن ظا و میخواند و بخارا اند بخان اهل بخارا هم ظا و میخواند و ما شنیدیم چون  
 بر من مشافه افترا بسته پس افترا بستن بر اهل بخارا که غائب هستند چه بعید است پس بقصد فریب  
 عوام هر که صحیح خواند آن را ظا و میگویند و از این سخن حرف میزند خود را در اوج بد و انجمن  
 محبت عبارات کتب نقل ساخته بعد سمارت و عده میسازند که از بزرگوار است که صبر این





تاجر مثل شریف را از اسم حرمین شهرتین سلب کرده بنام بخارا بشت ازین زیاده کلام بیست و سی خواهد بود  
و آنچه در ترجمه عبارت نشر تحریف و احقاق از طرف خود کرده مردم با خبرند اده برناظر این ساله اش  
بهوید است حاجت تحریر ندارد و آنچه بر تحریر بخارا مینازد حالش بهم معلوم شد که ضا و صیغه فاعله و فاعله  
یا بخارا شمس و در دست است اخترا ابراهیل بخارا بسته پس نقل همچو خطوط ابی اصل انداز کتب قرات  
نیست غرض از این نقول و تحریفات عبارات کتب ابله فریبست خدای تعالی از ابله فریبی و محفظ  
و از این و هم هر علم قرات چندان بخیر یافته که بوقت گفتگو چون استفسار معانی الفاظ مصطلحه و فن  
مطهر است از این متعیر شده گفت که شما معنی این الفاظ بیان کنید با و جوازین تمیز و عیو الهم اوده فن قرات  
برناظر این ساله اش بخارا و در این و همچنین آنچه ضا و صیغه فاعله و فاعله و در وقت تفکر کرده آن هم  
برناظر این ساله اش بخارا و در این و همچنین آنچه ضا و صیغه فاعله و فاعله و در وقت تفکر کرده آن هم  
فواصد و در این و در وقت تفکر کرده آن هم  
سکون تا در وقت او از دیگر سید باشد و چون معنی این قول از آن اند که او سید هم گفته که در لفظ ضا و صیغه فاعله  
تفاوتی را باید که بداند آن از آن ساکن باید بر او در آن اجزای ما کنین شود بدو آن  
هم بر اصل بخارا و در وقت تفکر کرده آن هم  
اینکه این و همچنین در وقت تفکر کرده آن هم  
کتب قرات بخارا و در وقت تفکر کرده آن هم  
حروف و علامات حال صفت شار نوشته ما بر این فن خود خواهد فهمید از دیگر این چه کار است در دیگر آن  
با باین خبرت پوشیده میاد که چون از آن محجب تلفظ ضا و را در خواست که در ضا و را قریب به صیغه ضا و  
تجسم او کرده و در آن مجلس چند مرتبه او کرده و هر مرتبه قریب ضا و صیغه گفت که ضا و کامل و جامع  
جمع صفت بسبب مشق ادائی شد اما قریب ضا و صیغه او اینست اگر دو سه روز مشق میکند و تلفظ ضا و  
صیغه صاف میشد چون بعد یک ساعت مردم جمع شدند و باز در جمع تلفظ ضا و خواستم مردم مجلس با و  
گفتند که همان ضا و قدیمه خود که پیش ما میگفته ماندید همان ضا و بگویند و در آن ضا و قدیمه در وقت  
تغییر و در آن محجب ناچار شده ضا و قدیمه خود تلفظ کرد پس در تلفظ ضا و مقدار چهار پنج الف زبان  
در دهن بگردانید باز صوفی مفهوم نشد که کدام حرف تلفظ کرده نه دال بود نه ضا و و ظاهرا هم صاف مفهوم  
نشد پس معلوم شد که این حرف را همین محجب اختراع کرده و در سلف از صیغه و غلط این حرف اصلی نیست  
و هم از تلفظ سابق معلوم شد که آن محجب بر تلفظ ضا و صیغه قادر است با وجود قدرت بر ضا و صیغه باز ضا و صیغه



نمودار جمالت و تحسین خواند پس با وجود قریب به هشتاد و پنج سالگی چون عجز و انصافاً الفاظ قرآن را غلط  
و محرف نخواند که از علم داد و شد که نماز و امامت این تعصب جائز نیست که دیده و دانسته قرآن را غلط بخواند  
بمخلاف شخصی که قصد صحت ندارد و بسبب عدم مساعدت زبان غلط ادا شود پس بجز از نمازش فقها را  
کلام است و در عدم جواز نماز شخصی که قرآن را عمدتاً غلط خواند کسی را کلام نیست فقط و الله اعلم بالصواب  
تحریر این مکتوب حسب عده از مدت مخطوط غلط بود اما بسبب عدم فرصتی از درین امور متعلقه انجام نمیشد بحد  
که بتاریخ یکم ربیع الاول ۱۲۸۰ هجری یوم سه شنبه در یک مجلس صبح تا چاشت نوشته شد فقط

سرگذشت این مجلس در قصه لوبار و  
و آنچه درین رساله مرقومست  
درین رساله مرقومست  
حرره محمد یوسف  
این مجلس در قصه لوبار و  
و آنچه درین رساله مرقومست  
درین رساله مرقومست  
حرره محمد یوسف

میرزا محمد بیگ  
میرزا نیا محمد

محمد یوسف

بحث این حرف در قصه لوبار و روی بنده  
بیان آمده و با اتفاق حضار آنچه از زبان مبارک  
قاری صاحب اقم رساله هذا برآمد صحیح بود  
و تلفظ مولوی حمید الله صاحب اتفاق  
همه فهمیم چه چکس نباید که آیا این چیست  
منادیت یا بیزنی دیگر هر کیف حرف  
منادیت و در اقسام اخوند سبزه خان

میرزا عبدالرزاق بیگ  
ولد میرزا محمد بیگ

و اقم مرقومه رساله هذا صحیحست فقط

محمد حسن  
حسن ۱۲۸۱

سرگذشت هذا که در قصه لوبار و روی بنده  
گذشت در رساله هذا من عن اقم آمده است

بیان

قار ۱۲۸۱  
کبیر الدین

و طبع نظامی آقاع کانپور در شهر  
جامی الاخر ۱۲۸۳ هجری مطبوع گردید

## رساله مخفی ندریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي عيى السنه مكارا الكمل عن وصفه قائلا انت كما انبتت على نفسك  
والصلاه والسلام على خير الخلق سيدنا محمد النبي محمد المصطفى المستغنى عن وصفه  
بوصفه تعالى اما بعد برسا كان مسلك نصف مخفی مباد که در حد و سنه ثمانین ماستین بعدالافت من  
هجرة علیه السلام بعض بلاد هندی و تلفظ حرف ضا و اختلاف عیالم فساد اکثر مزم سبب کم شقی خود ضا و اول  
مفهم او امیک و ند چنانچه ایله قرا پیوسته در تصانیف خود مازین غلطی تحذیر میگیده آید و در تحریف تاکید بر اخذ  
استاد ما هر سیکرند بعضی مع این یار چون صحبت استاد ما هر محروم بودند بسبب کسل خود تا لاش استاد ما هرگز  
و پنداشتند که تلفظ ضا و بطا لعه کتب قمر است میتوان کرد چون ضا و در اکثر صفات با طاء مشابه یافتند و هم  
بعض ال تصانیف بنظر همین تشابه صفات ضا و با طاء مشابه نوشتند پس گمان کردند که ضا و را مانند ظا و ا و اید کرد  
ولین قول اچنان شهرت دادند که اکثر عوام ضا و را عین ظا تلفظ کردن اختیار کردند و نامش هم ظا و نهادند تا آنکه  
جواز نماز در ظاهر کردند و هر که ضا و را ظا تلفظ نمی کرد نمازش و امامتش را جائز نمی داشتند و نظر بعضی از بزرگان  
فقهیه که از تلفظ ظا بجای ضا و عدا نماز فاسد میشو و گور شد و طعن تشنیع درین باب بلند شد و اتم بعین البیس چنین  
و روز بروز مردم با غوغای ایشان گمراه میشدند و همان شد که این فتنه اطرافت پهن را درگیرد و مردم را قاطبه در با ویه  
ضلالت اندازد و لهذا خلاصه خاندان نجابت نقابت عین ال ریاسته حامی بن محمدی میر اندرز محمد بیگ که  
مدار ریاست مرکز داتر امارت امیر لیلین الایر نواب فخر الدین الایمین الیلین احمد خان بهادر این نواب

آنچه بخش طاعت و آفرین و پویا بودند و این فساد رفع شود و اختلاف را باین مسلمانان رفع کرد و کم نیست انجام  
 این هم هست بستند و خواستند که مجمع علماء و قرائی معتبر کرده سخن باریک امر عین سازند لهذا حضرت العباس و علی المرتضی  
 که نزد وی از ویه مخول بود بار سال سسل از بانی پت طلبیدند چون بدلی رسیدیم باطله و اهل علم دلی اتفاق  
 مناظره افتاد همه کس باه انصاف سلوک فرموده اتفاق برین امر کردند که تلفظ لفظ صناد از مخرجش که کناره  
 زبان و طو هست باید کرد و بجای عناد و ال سفحه ادا کردن غلطست چنانچه خطای عجمه ادا کردن غلطست  
 و تبدیل اسم ضا و با سم ضا و هم غلطست که تمام مردم با سم ضا و گمراه میشوند فقیر گفت که ضاد و ظا هر چند  
 در اکثر صفات خود با هم مشترک اند اما بسبب تباین مخرج صوت هر دو از هم متنازست که صوت یکی با دیگر  
 مناسبت ندارد و کسیکه صوت ضا و صحیح تلفظ را صوت ظا فهم کند این از ضعف سمع است که بسبب تشل  
 سمع و کثافت سامعه خود یا بسبب عدم اعتیاد و سماعت صوت ضا و صحیح فرق میان صوت ضا و ظا نمی کند  
 و الا فرق میان صوت هر دو فرق آسمان و زمینست اما لطافت سمع و نزاکت سامعه در کارست علمای  
 دلی کلام فقیر قبول فرموده گفتند که ما را در اصل مطلب کلام نمانده و خلیان بهر قبح رعیت که بعضی تب  
 دشنا به صوت ضا و با صوت ظا و قصت مطلب این عبارات چیست گفتیم این امر از دیگر کتب فراتر تحقیق  
 کنید و معانی عبارات را بر مطلب قرائی سلف محل نایید حضرت دلی فرمودند ما یان تحقیق توقع است  
 میکنیم و آنچه توبع ازین سفر تحقیق کرده خواهی نوشت ما قبول خواهیم کرد گفتیم در تحریرات باز باب و کثا و  
 خواهد شد فرمودند ما را از رد و که غرض نیست آنچه تو از روی تحقیق و انصاف نوشته خواهی فرستاد ما قبول  
 خواهیم کرد گفتیم که این تحقیق فیما بین طلبه و علما ماند و بعوام نرسد که عوام از آنچه گفتگو گمراه میشوند بهر قبول  
 فرمودند پس شکر خدای تعالی بجا آوردیم که نزل لفظی که بود برخواست و صورت اتفاق مسلمانان فرمود  
 بعد از آن بحسب میرزا عبدالرزاق بیگ خلف الصدق میرزا صاحب صوف الصدق عازم قصبه لومبارو شدم  
 و میرزا صاحب مدوح که باعث حرکت حضرت و طالب اتفاق مسلمانان و خیمه یار این مجالس بودند ملاقات  
 کرده مخطوطه گشتم و خوش نیت و جامع انجیر یافته ام که رفع چنین اختلاف عظیم از مسلمانان ثمره حسن نیت  
 ایشانست لیکن یک غول بیابانی در اینجا خزیده دیدم که مردم را گمراه میسازد و اولاً قیام من اینجا کلام اتفاق  
 می سرید و بعد از مراجعت من از اینجا لغت اتفاق او بلند شد و رساله هم بین لکنتی که در حقیقت تبلیس الحق بود  
 ترتیب داده خرافات و نهالیات خود را که در تمام عمر تراشیده بود در آن رساله جمع ساخته بود و فرمود و بنزد  
 حضرت فرستاد و دیدم لائق القات و جواب نیافته لیکن چونکه ایفای آن عده که فیما بین احست  
 و مولوی سید نذیر حسین صاحب شده بود واجب بود پس در ضمن ایفای آن عده بعضی مسلمان

رساله بطور موعظه بیان شدند تا مردم از این رساله مجتنب باشند گواهی عجب آن عده و توضیح تشبیه ضلالت و ظلم  
موجود در آن رساله نشده بلکه درین رساله نوشته شده چون که باعث آن تحریر مولوی سید نذیر حسین صاحب  
بودند اندام آن رساله تحفه نذیرییه نهاده مقدسه رساله تحفه نذیرییه کرده شد الله تعالی قبول فرماید  
آمین پس حالا بفضله تعالی اختلاف در میان ضلالت و ظلم نمانده و اتفاق بر ضلالت و غلطی است لفظی معتبر  
نیست و در لفظ همی اختلاف نمانده پس با وجود چنین اتفاق و اجماع باز کسی را اگر بر غلط اصرار باشد معتبر  
نیست که انخوان الشیاطین گاهی از سلطنت باز نمایند مگر وقتیکه ندامت مفید نباشد پس غرض از تحریر  
این قصه آنکه مردم انصاف پست بشکر حصول اتفاق و رفع اختلاف بجا آرند و بمقدور خود در ادای ضلالت  
قصه مخرج ضلالت کنند و تحمل شقت مشق و خدمت استادان را بهر از مخرجش ادا کرده نماز خود را کامل سازند و در  
عدم خروج از مخرجش نماز اختلافی خواهد ماند چون اصل عبادت اختلافی ماند دیگر عبادت چه گمان  
باید کرد و اندام این حقیر خواست که در ضمیمه این تحریر چند مسائل دیگر از فن تجوید را تعوذ و سبیل و سبیل  
و رعایت حروف و ادغام و اظهار و صله بای کنایه و مد و قصر و اخفا و قلب که اتفاقی باشند یا آنچه  
متعلق وایت مختص باشد ذکر کنیم چه درین دیار روایت مختص عاصم مشهور است چونکه باعث این تحفه  
زیست که کور بود و اندامش تحفه نذیرییه فی قواعد التجویدیه نهاده شد از جناب ب العزت امین قول  
و خلوص داریم و از ماهران فن امید صلاح غلط و قبول صحیح یا سکوت داریم مرتب این رساله در باب یکافته

### باب اول در بیان استعاذه و سبیل

بدانکه در استعاذه کلام است بچند وجه اول آنکه استعاذه بکلام لفظ باید کرد پس مختار جمیع قرا و محمول  
اکثرها مثل بی حنیفه و شافعی و احمد لفظ أعوذ بالله من الشیطان الرجیم است بحسب طریقت از مختصر  
صلی الله علیه وسلم هم همین لفظ مختار و راجح است تا آنکه اگر کسی لفظ دیگر و تعوذ گفته مختصر علیه السلام از آن لفظ  
منع فرموده لفظ أعوذ بالله من الشیطان الرجیم تعلیم فرمودند لیکن با وجود این منع تعلیم الفاظ  
دیگر هم مروی شده اند پس تلفظ تعوذ بآن الفاظ منقول هم جائز است اگر چه مختار نیست پس تبدیل  
لفظ أعوذ باستغید و نستغید و استغذت اگر چه از امام حمزه نقل کرده اند اما ثابت نیست تبدیل لفظ  
بالله بالصمیم تعلیم اگر چه از ابن سیرین منقول شده اما صحیح نشده و تبدیل لفظ رجیم به لفظ غادر و عوی  
چنانچه ندلی از بعضی مشایخ لفظ أعوذ بالله القادر من الشیطان الغادر یا أعوذ بالله العقی من  
الشیطان العقی نقل کرده این هم ثابت نشده اند اما زیادتی الفاظ تنزیله و تعالی و تعوذ پس  
آن جائز است آن چند الفاظ منقول شده یکی أعوذ بالله الصمیم العظیم من الشیطان الرجیم

ست که قرائی حرمین و عراقین و شامیان خوانده اند و از ورش و بعضی طرق بروایت جنس هم  
منقول شده و در احادیث هم ثابت شده دوم لفظ **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**  
و این نیز قول است بعضی طرق از ورش و قبل و این کثیر ستوم **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**  
**إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** و این منقولست از ابی جعفر و ورش و ابن عامر و حمزه و کسائی چنگام  
**أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** و این منقولست بعضی طرق از حفص و قبل  
و ورش و خیم **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** و این منقولست از  
ابن کثیر ششم **أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**  
و این منسوبست بقرات حسن بصری رحمه الله **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَاسْتَفْجِرُ**  
**اللَّهَ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ** و این منسوبست بحمزه بروایت خلف ششم **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ**  
**وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** و اه ابوداود و در زیادتی الفاظ  
و شام شیطان هم در بعضی روایات مروی شده اند اما نقصان کردن لفظ تعوذ آن هم جائزست  
بشرط صحت و آیت از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحت اخذ سلف کرام بآن چنانچه در ابوداود  
در حدیث جبر بن مطعم لفظ اعوذ بالله من الشیطان بدون لفظ رجیم وارد شده کلام دیگر تعوذ  
در هر دو اخفا تعوذست بوقت قرات بدانکه مختار تمام قرا در تعوذ و هر تعوذست بوقت شروع قرات  
اگر قرات بلند باشد و است خواند اگر قرات پست باشد مگر از نافع و حمزه اخفایم در قرات مجزئ  
شده تا فرق باشد میان قرآن و غیر قرآن چرا که تعوذ از قرآن نیست و تعوذ نیز در قرات ثابت نشد  
بلکه محل آن قبل از شروع قرات است اجماعاً و بر تعوذ وقف و وصل تعوذ با سبله هر دو جائزست با سبله  
هم وقف و وصلش باول سوره هر دو جائزست لیکن وصل سبله با فاتحه و انعام و کف و انبیا و تسبیح  
و فاط و محمد و قمر و حسن و حاقه و قارعه بهترست اگر چه وقف هم بلا خدشه جائزست و تعوذ قبل از قرات  
مستحبست بعضی بطرن و خوب فتنه اند و اگر قاری قرات را قطع ساخت پس اگر در آن قفله کلام متعلق  
قرآن مانند پرسیدن سئله قرآن یا تعلیم لفظ قرآن و غیره پس عاده تعوذ ضروریست اگر بکلام الصبی  
مشغول شد عاده تعوذ نکند و بسلم الله خواندن در اول فاتحه با اتفاق قرا ضروریست یا خواه ابتدا  
بفاتحه کند یا بعد از قرآن یا از ناس و وصل فاتحه کند بهر حال تسبیح یا گفت و همچنین در میان هر دو  
تسبیح گوید سوای سوره برات که در ابتدای آن تسبیح گوید میرا که تسبیح برای امانست و در برات آیت  
سَمِعَ قَائِلُوا الشَّيْءَ كَذِبًا وَجَدَ شَعْنُهُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً و غیر اینها که دلالت

بر عدم امان کفاری کند نازل شده پس آیت امان بر سر این صوره مناسب نیست و اگر شروع قرات از کسی  
سوره کند بطله باید گفت سوای سر بلیت که بزان بطله نگویید و اگر شروع قرات از اجزا و احزاب اعشار کند  
در سوره بلیت باشد یا غیر آن پس قاری در تسمیه گفتن و گفتن اختیار دارد و اما تعوذ ترک نباید کرد و وجه گفتن  
تسمیه آنکه تسمیه برای ابتداست و اینجا ابتدا یافته شد و وجه ترک تسمیه آنکه موضع تسمیه اول است  
نه در میان سوره و تسمیه بین السورتین مذهب امام عاصم و ابن کثیر و کسانی و قالون است و دیگر قرا میان  
دو سوره تسمیه نگویند بجملة تاریکین امام حمزه هر دو سوره را وصل بلا وقف بر آخر سوره ماضیه میکنند و از این  
وجه و درش وصل بهم منقول است و سکت بهم منقول است لیکن بر سر سوره قیمه و مطفین و بلد و نیزه بالاتفاق  
تسمیه باید گفت و برای امام حمزه برین سوره راجعه سکت باید کرد بعد آنکه اگر بدون وقف بر آخر سوره گذشته بطله را  
پس ساز پس بطله وقف کردن جائز نیست و الا وقت بر آخر سوره ماضیه و بر بطله هر دو جائز است چنانچه  
وصل هر دو جائز است و وقف بر آخر سوره و وصل بطله باول سوره آتیه هم جائز است غرض که یک صورت  
ممنوعست سه صورت جائز است باید دانست که بطله نزد امام مالک و بعض اصحاب ابی حنیفه از قرآن نیست  
و نزد جمهور علما از قرآنست لیکن نه جزو فاتحه است نه جزو کسی سوره دیگر اما آیت مستقل از قرآنست که بر  
تبرک نازل شده و همین است مذهب جمهور اصحاب امام ابی حنیفه کو فی الامداد نماز بپشت بخوانند و قول اصم  
و محمول شافعی آنست که هم آیتست از فاتحه و هم آیتست از هر سوره امداد نماز بهر تسمیه میکنند اما قاری کوفه  
بطله راجز و هر سوره قرار داده اند عجب لطیفه است که قاری کوفه بطله راجز و هر سوره گویند و فقهائى کوفه  
نه جزو فاتحه گویند نه جزو هر سوره و همه اقوال حق اند از قبیل اختلاف قرات هستند اما بطله  
که در پیش سوره نخل واقفست بالاتفاق جزو آیتست **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ**









معمول شد و حرف لیس و هسند و او و یساکن با قبل ایشان مفتوح و حروف علت چهار هستند حروف مد و همزه چون که اکثر تعلیل و تغیر و زینها واقع میشود و لهذا اینها را حروف علت گویند و علمای صرف همزه آخر علت گویند و حروف قلقله پنجمت قی ط ب ج ح و متفق علیهم جمیع قراوت ششمین اینها قافست و ربانی حروف اشتلافت و قلقله و ر لغت حرکت دادن چیزی را گویند چون که بوقت تلفظ اینها توهم و شبهه جنبش اینها میباشد لهذا باین صفت موصوف شدند خاصه در حالت توقف بر یحروف که زیاده شبه جنبش اینها را و غرض که بسبب قوتی که این حروف دارند در تلفظ سکون ایشان سامع را توهم و شبهه جنبش ایشان رود و آنکه در حقیقت جنبش دارند چرا که جنبش حروف ساکن و جمیع حروف در وقت حرکت بسیار معیوبست قلقله باشد یا غیر آن پس آنچه عوام این زمانه در وقت حروف قلقله چنان سخت تلفظ کنند که صاف جنبش بلکه حرکت و تشدید حرف موقوف علیه سموع شود این محض غلطت اجتناب ازین فعل و جهت بدانکه بعضی از صفات مذکوره قوی هستند مانند جبر و شدت و اطباق و اعتلا و هتلا و قلقله و صغیر و تششی و انحراف و تکریر که اینها صفات قوت هستند و هم در رخاوت و استفعال و انفعال صفات ضعف هستند پس هر حرفی که دران سه صفت قوت باشند آن قوی تر خواهد بود و ازان حرف که دران دو صفت قوت باشند و هر حرفی که دران چهار صفت قوت باشد آن حرف قوی تر خواهد بود و همچنین صفات ضعف اقیاس باید کرد پس هر حرفی که دو ضعف ضعف از او صاحب یک ضعف است زیاد و ضعیف خواهد بود و همچنین قیاس در تمام حروف باید کرد و حروف مذکوره شش حروف اند ف ر م ن ل ب مذلقه برای آن میگویند که از کثرت زبان و لب کام پیدا میشوند و ذوق کثرت و جانبشی را گویند و باقی حروف را مصمته میگویند برای آنکه صفت بعضی نیست چون که این حروف هر کدام با غنی و خفا را از آنکه از حروف مصمته مرکب شود منع میکنند لهذا مصمته میگویند یعنی هر کلمه با غنی و خفا که از حروف مصمته مرکب باشد ضرورت که دران حرفی از حروف مذلقه باشد و اگر کسی کلمه محض از حروف مصمته ترکیب یافته آن کلمه بر زبان عرب ثقیل می باشد لهذا آن را نسبت به جمع کرده میدهند و سوای این صفات دیگر صفات حروف هم هستند آهویه و آشویه و ذلقیه و شجره و اسلیه و مینوره و غیره که تفصیل اینها را گذاشتم برای آنکه اینها مشهور و چندان معتبر نیستند و در مصمته تجوید ادا هم دخل کم میدهند فقط

### باب سوم در بیان تجوید حروف

بدانکه قصد اصلی ازین فن تبیین بابست و باقی دیگر ابواب و مسائل خام و ثانیه این بابست و در بیان باب اول است که درین باب بسیار زائل کند و فکر صائب احرف سازد و از استاذ حاذق موافق این باب باشد

کند و الا در خواندن قرآن غلطی خواهد شد و اجتناب از غلطی و تجوید و ترتیل قرآن واجبست هر که تجوید قرآن  
 نکند گنہگار است چرا که کلام الله تجوید و ترتیل از نزول و خدای تعالی نازل شده و همان تجوید بزرگتر  
 است از ثنات بارید پس تجوید واجبست و ترک تجوید حرام شد پس باید که قرآن را حرف بحرف حسداً  
 و پیوسته را پیوسته و مظهر را مظهر و مخفی را مخفی و مدغم را مدغم و مقصور را مقصور و ممدوم را ممدوم و اداسازد و  
 سجائی که وقت منقولست و وقت کند و لی محل وقت نکند که کلام از انتظام و بلاغت افتاده مسموع شود  
 و تفسیر ترتیل الفاظ مختلف در حدیث آورده شده که حاصل همه تجوید قرآن و حفظ و قویست و آن  
 تجوید خواندن آن است بقواعد و احکام عربی احکام ابل عشق و عشق که آن ممنوعست برای حفظ تجوید سلف  
 قواعد تجوید ضبط کرده اند و باب علایت حروف منقده ساخته تا قاری از استاد ثقه موافق آن قیام اخذ  
 کرده و مشق را بران قواعد سپان ساخته از احکام ممنوع محفوظ ماند و احکام ممنوع و قویست جلی خفی  
 سخن جلی خطای اعراب یا کلمه است یا کم کردن از اصل کلمه یا زیاد کردن بر اصل کلمه که از آن خلل  
 آید و سخن جلی خطا در مخارج حروف و صفات آن باشد و سخن لایحه قاری ما هر یک معلوم نکند بخلاف  
 که آن را هر کس یافت کند پس سخن خفی مانند از هم جدا ساختن حروف قویست لایحه قاری را و متحد الخروج را  
 و مابین اینها تمیز نکردن و باریک را پهن خواندن و را را کم کردن و لامات را پهن و نونات را لطیف را غلیظ  
 و بکند آوری سخن خفی اگر چه احتمال معنی نشود اما قرات قرآن بی حسن شود پس قرآن بر علایت این همه  
 امور از خدای تعالی بوسیله جناب حضرت رسالت مآب علیه السلام صحابه کرام و اساتذہ علیهم الصلوٰۃ  
 ببارسیده چنانچه علامه جزری در نشر نوشته و لا شک ان الامامة کما هم متعبدون بفهم معاکل  
 القرآن و اقامه حدود و هم متعبدون بتصحیح الفاظ و اقامه حروف و علی الصفاة السلفا هم  
 ایضا القراءۃ المتصلة بالخضرة الانبیاء الا فضیلة العربیة التي لا یجوز مخالفتها ولا العدول  
 عنها الی غیرها و الناس فی ذلک بین محسن ما جور و مسیئ او معذور و فسیق یا علی تصحیح  
 کلام الله تعالی باللفظ الصحیح العربی الفصیح و عدل الی اللفظ الفاسد الجلی الخ البیض القبیح متغیة  
 بنفسه و استبداد بر آیه و حدسه و انکال علی ما الف من حفظه و استکبار اعراب الجوی ع  
 الی عالم یوفقه علی صحیح لفظه فانه مقصر بالاشک و انکم بلایه غاش بلایه فیه فقد قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الدین النصیحة لله و لکتابه و لرسوله و لایمة المسلمین  
 و عامتهم ما من کان لا یطاعه لسانه و لا یدیه الی الصواب بیانها فان الله  
 لا یكلف نفساً الا وسعها و لهذا اجمع من تعلیمه من العلماء علی انه لا یصح صلوٰۃ قارئ

خلف امی و هون لا یحسن القراءة و اختلافا فی صلوة من یبدل الحرفا بغيره سواء تجانساً و تقابلاً  
 و اصل القولین عدم الصحیح کما تراکم بالعبید و الدین بالثناء و المعضی ببالحاء و الطاء و اللام  
 عد العلماء القراءة بغير تجوید محناً و عد القاری بها طحاً ای نه نشتر جبر شک نیست رین که  
 بتحقیق چنانکه امت محمدیه متعبد و مامورانند بر معانی قرآن و تعجیل با و امر قرآن چنان متعبد بودند  
 بتصحیح الفاظ قرآن و درستی حروف آن بر آن صفت که گفته و آموخته شده از ائمه قرات بسند  
 متصل یا مختصر نبوی عربی که فصیح العرب بودند علیهم السلام و اسلام آن صفتی و طریقه که لغت  
 همین جائز نیست و نه تجاوز از آن طریقه و صفت نبوی دیگر طرق و مردم و ادای این صفت  
 و طریقه قرات و اثر آن در میان خوبان دنیا و نجوان و ثواب یاب و بدخوان گنگاریا میخورد  
 پس کسی که قادر باشد بر صحیح خواندن قرآن بالفاظ صحیح عربی هیچ باز عدول و تجاوز کند بسوی لفظ غلط  
 عجمی یا بیطی زبون خود را غنی دانند از تعلم تجوید و ادراک آن بر فهم و احتیاط خود و اعتماد کند بر آنچه  
 بر حفظ و خواندن آن خو گرفته و از راه تکبر رجوع بسوی عالم قرات نکند و از دنیا نموده او آن  
 متکبر لفظ صحیح قرآن بیاموزد پس آن شخص قصور و از دست بلای آن گنگاریا است و غایب از دست  
 بلا باشد پس بیشک فرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم که دین همین خیرخواهی است برای خدا و کتاب  
 او و رسول او و برای ائمه سلیمین و عوام و منان را لیکن سبک زبان او در قابو نباشد و هم استادان  
 یسر نباشد پس بیشک خدا تکلیف نمیدکشد کسی پس اگر بقدر طاقت او و همین سبب اجماع کردند آن علمای  
 که معلوم هستند بر اینکه جائز نیست نماز قاری خلف امی و امی آن باشد که قرات قرآن یک  
 بتجوید نداند و اختلاف است در میان علما در نماز کسیکه بدل سازد حرف را بغير آن حرف یا بغير تنج  
 یا قریب المخرج باشد و صحیح ترین قولین عدم جواز است مانند کسیکه بخواند الحمد لله یا عین بجای حا  
 و الدین ابتداء و مضروب را بجای غین و بطاء بجای عین و همین سبب شمرده اند علمای قرات بلا تجوید  
 را حسن و قاری بلا تجوید را حان فقط پس از تصریح بن جزری تمام شبهات اهل زمانه و تجوید و حرف ضاد  
 صاف شدند و هم معلوم شد که سند قرآن و علم قرآن هم رکن این علم شد لهذا مناسبتی که  
 این فقیر هم یک سند از سندی سلسلات خود درج این ساله سازد پس میگوید که خواندم قرآن  
 مجید و فرقان حمید از اول تا آخر بروایت حفص بن خالد ماجد خود و مولوی محمد خفوری و هم از  
 ایشان بقرات سبعه مکرر متواتر جسته جسته شنیدم و والدین خواندند بر قاری معصم الدین پالی بی  
 و ایشان بر قاری عبید الله مرحوم و سند ایشان شهرت و هم خواندم و شنیدم قرآن بر استاد

و در شبی حضرت مولانا محمد اسحاق قدس سره و سندايشان هم مشهورست اختصارا تر که شد فی ترتیبه  
و خواندم قرآن بقرارت سبعه مکرره تا تره بقاعده جمع الجمع مع کتب قرارت بر استادى هو لوسه  
امام الدين ابو وهوى قدس سره و ايشان بر ولوى محمد که امسند و ايشان بر حاجى عبد المجيد صوبه  
و نیز خوانند و شنودند والد من هو لوى محمد پانی پتی بقرارت سبعه مکرره تا تره بقاعده جمع الجمع  
بر حاجى عبد المجيد مذکور و ايشان بر حافظ غلام مصطفی و ايشان بر محمد کجراتی و او بر حافظ عبد الغفور  
و لوى و او بر شیخ عبد الحاکم متوفی و او بر شیخ بقری و او بر شیخ عبد الرحمن مینی و او بر والد خود  
شیخ سجاد مینی و او بر شیخ ابلی نصر طبلادی و او بر شیخ الاسلام که یا و او بر بریان قلیلی و او بر محمد  
بن خردی صاحب شمس و او بر ابو العباس احمد و او بر والد خود و شیخ ابلی عبد الله الحسین ابو امام محمدی  
و او بر ابی العباس احمد و او بر امام ابلی الحسن علی و او بر ابی داد و سلیمان و او با امام ابلی عمرو دانی و او  
و گفت دانی که خواندم قرآن بروایت حفص بن ابی الحسن و او بر علی هاشمی و او بر شنائی و او بر عبید  
و او بر حفص و او بر عاصم و او بر ابو عبد الرحمن بن حیش خواند و ابو عبد الرحمن بن عثمان و علی  
و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابن مسعود و اخذ کرده و زرار عید اسد بن مسعود و عثمان اخذ کرده  
و این همه صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخذ کردند و سواى این سندی گیرند با هم بودند  
اختصارا حدیث شد پس حسب سند و کتب آنچه نمایند حروف باین حقیر رسیده نوشته شد و پس فاکر  
را بدید که میان ث و س و ص و میان ذ و ز و ح و ظ و میان ت و د و ط و میان ح و ه  
و میان ق و غ فرق کنند تا در مخارج اینها خلط نشود و هر یک ممتاز از دیگر مسموع شود و هر جا  
که شکیان است بیج شوند خواه در یک کلمه خواه در دو کلمه مانند وجهه و طبع علی باید که چنان تلفظ کنند که افغان  
نشود و یکی از مثلین با قلم نشود و هر جا که میان دو حرف قرب مخرج باشد مثل اعمد و طوع و غیر  
جدا جدا تلفظ کنند که ذات و صفت کسی از هر دو زایل نشود و همیشه را باید که نیک ادا کنند تا به تحقیق  
نیست پس ادا شود و بوقت تلفظ آن قاری را جنبش نماند و محسوس شود و دیگر کس او را که در هر  
جمع آیند مانند عا نذ د ح م و یا شوق را باید که هر دو را تحقیق کامل ادا نماید که مستضعف  
اوست و تا خلط قرارت قرا یا هم نشود و در ابتداى کلمه همیشه را بیشترین لطیف و زانقا و اسازد در نماند  
الحمد للذین خصوصاً و تنبیه بعد آن افساید بسیار لطیف و اسازد و اگر عید آن حرف مغلط یا غم  
آید بسیار محافظت کنند که پرنشود مثل الله و اللهم و الطلاق و الصلوة و اصلح و اگر بر آن سخن  
آن واقع شود باید که بسیار محافظت تا به سهولت تر قی ادا شود و نخواهد ناک و احواد و اخطا و اخطا

عبد الله بن کعب

با سبزه













نخفت هم نکرده و مانند مجموع هم او انشود و رخ را نیز در هر حرف عایت کند تا مخلوط با و قاف نشود و در مثل  
 لَيْسَ وَاسْتَفْهِرَ وَغَيْرِ الْمَغْفُوفِ بِالْكَافِ قُلُوا بِنَا وَصَفُّكَافِ را خوب ظاهر کند تا فای نمی نشود  
 خاصه و قتیکه قبل از سیم با و آید مانند تَلَفَّتْ مَا صَنَعُوا وَكَافَتْ وَكَافَتْ وَكَافَتْ و همچنین نیز با اظهار کند  
 نیز و اکثر قراق را چنان ادا کند که صفت استعلا از و زایل نشود و غین آمیز و مشابه کاف نشود و خصوصاً  
 و قتیکه قبل از کاف آید مانند خَلَفْتُ وَخَلْتُ كُلَّ شَيْءٍ و اگر قاف ساکن پیش از کاف آید مانند کَمْ خَلَفْتُ  
 باتفاق او غام باید کرد و اما در ابقای صفت استعلا خلافت عدم ابقا اولی است و صفت تلفقه درین  
 حرف از همه حروف بیشتر رعایت آن در وقت باید کرد چنانچه در حرف با گفته شد که را احتیاط  
 کند تا کاف فارسی که اکثر کاف صا گویند نکرده و خصوصاً و قتیکه مکرر باشد مانند بَشَرٌ کَمْ و با قبل هموسه آید  
 مانند تَشْتَكِيهِ بسیار احتیاط کند که صوت در آن جاری نشود و چنانچه لغت بعضی هم میبایست که را نیک رعایت کند  
 تارقین و نازک ادا شود و خاصه و قتیکه مجاور حرف استعلا افتد مانند ظَلَّ وَظَلَّ وَبَصَلَّ وَبَصَلَّ وَاصْلَوُ  
 وَاصْلَوُ سَلَطْتُمْ وَتَحَلَّلْتُ و اگر بعد لام ساکن نون آید خوب اظهار کند لام و سکون آن را و حذر کند از  
 آنچه عجمیان میکنند که بقصد اظهار آن در آن تلفقه پیدای کند بلکه در لام حرکت نیز محسوس میشود و این هرگز  
 جائز نیست مانند تَحَلَّلْنَا وَتَحَلَّلْنَا و اگر بعد لام ساکن با آید او غام و جیست مانند قُلْ رَبِّ و همچنین  
 لام تعریف مدغم میشود و در چهار ده حروف و آنها اینست تَا ثَا ذَا ذَا شَا ضَا ظَا طَا  
 دایم حروف چهار ده گانه را در حروف شمس گویند و در حروف باقی مدغم نشود و در اچنان ادا کند که هم نشود  
 خاصه و قتیکه مجاور حرف مدغم آید مانند تَحَصُّصَةٌ وَتَحَصُّصٌ وَمَا اللَّهُ و این حرف صاحب غنه است  
 و و قتیکه مدغم باشد یا مخفی پس غنه آن خوب ظاهر کند و اگر بعد آن الف آید از تخمین آن بسیار بسیار احتراز  
 کند چنانچه اعجم این سیم را پرا دکنند این غلط است مانند مَا لَكَ وَمَا أَزْكَلُ و سیم ساکن را حکمت  
 او غام و اظهار و اخفا اما او غام و قیست که بعد آن هم آید مانند تَحَصُّصٌ وَتَحَصُّصٌ وَتَحَصُّصٌ و هم دوم اخفا نیز  
 با مانند تَحَصُّصٌ بِاللَّهِ و در تَحَصُّصٌ هم پس در حالت او غام و اخفا غنه را خوب اظهار کند و سوم اظهار نیز در حروف  
 باقی خصوصاً و قتیکه پیش از و او و آید خوب اظهار کند و بعدی که هر که بهما او را به بین تو می کند که غنه انده اما در تلفظ اظهار سکون  
 کاف باشد که اصلاً بگویند و غنه طایفه نباشد که بوی غنه لازم نباشد از آنکه غنه در میان و غنه و غنه و غنه و غنه  
 و در اظهار هم مدغم شود و هر دو را صحیح اند اما اخفا را راجح گفته اند از رعایت کند که هم نشود و قتیکه ساکن باشد بسیار بسیار  
 احتیاط کند که مخفی ادا نشود مانند مَا لَكَ الْيَمِينُ وَتَحَصُّصٌ وَتَحَصُّصٌ و قتیکه بعد آن الف آید بسیار احتیاط  
 کند که مخفی نشود و مانند مَا لَكَ الْيَمِينُ و در رعایت کند که از مخرج خود صفا نماند ادا شود و مخلوط













هر جا که همزه جمع شوند هر دو را نیک تلفظ کنند و تحقیق تمام او را کنند در تمام قرآن نزد امام عاصم  
 یکبار یک جا و بر سوره فصلت و در کلمه عاکفیه یکبار وایت حفص تهلیل همزه و و م باید کرد و در هر جا  
 تحقیق همزه و و م غلط است اما قسم دوم از مد سکون آنست که سکون و و م عارضی باشد سبب وقت  
 اجتماع ساکنین سبب قف میشود مانند عاکفیه پس اگر وقت کنند اجتماع ساکنین شود میان  
 یا و نون پس این مد را مد سکون قفی نامند و درین قسم سه وجه جائز داشته اند یکی مد طول سه الفی  
 و دوم مد توسط و الفی و این هر دو وجه اولی هستند سوم مد قصر که یک نیست سوای مد طبعی که در حروف  
 قصر مد و الفی خواهد شد و این اولی نداشته اند و در و الفی و سه الفی هم مد طبعی مراد است  
 این شش قسم مد است که مذکور شد پنجم مد و حروف مد و این بود اما مد و حروف پس این هم مد و حروف  
 اول مد و قفی مانند خیار و سق و و درین مد دو وجه طول و توسط جائز است و قصر را نیز جائز است  
 اما معمول نیست و فرق نیست میان آنکه ساکن و و م همزه باشد مانند شقی و سق و یا غیه همزه باشد  
 چنانچه گذشت دوم مد غیر قفی و آن مخصوص است و تلفظ عین که در کتب حفص و عسقل و پس پس تمام  
 اقسام مد تا اینجا هشت شد شش در حروف مد و این و دو در حروف این یک قسم مد دیگر است مخفی  
 مذکور شد که همزه اول باشد و حرف مد بعد همزه باشد مانند امن و آئین درین مد هم طول توسط  
 و قصر هر سه وجه نزد و در حروف و مقروست چونکه درین یار قرات امام عاصم روایت حفص شریعت  
 دارد اما مد مقروست میان همان قواعد است که تعلق بقرات عاصم روایت حفص از اندام بیان مذکور  
 و درش اکثر کردیم بدانکه مقدار کشش مد بقرات عاصم نیست که متصل و منفصل را برابر چهار الف بکشید  
 و استخوان و دهنش این مقدار و توف بر شنید نیست از قاری ثقه و یا بعد از گشتان باین طو که برای این  
 یک انگشت پنجم و نه است بن سازد پس برای چهار الفی چهار نوبت عقد کند و برای سه الفی سه نوبت  
 عقد کند و بکذا یا باین طور فهم معتدل قیاس کند که فخر را در عقل خود خوب بسجد که هر چه قدر عصبه تلفظ  
 شود باز آن را دو چیز ساخته خوب بسجد پس این یک الف شد پس چون این را مضاعف کنی و الفی شود  
 و در الفی را مضاعف کنی چهار الفی شود و اگر یک الفی را دو بار مضاعف کنی سه الفی شود و پس همین  
 میزان جمیع مدات را بسجد و بدانکه در جمیع اقسام مد برای عاصم سه الفی هم جائز است مگر در مد و قفی که در اینجا  
 در الفی است این روایت شریعت و در مد شیع چهار الف تا سه میکشند و در مد سکون مد غمی مد قلب است اسلف  
 و در مد سکون قفی سه وجه جائز هستند طول سه الفی و توسط دو الفی و قصر یک الفی سوای مد طبعی که در حروف  
 و همچنین است سکون قفی و در حروف این که سه وجه جائز اند و در حروف عین که در فو و حروف طبعی است





و نیز پس از آنکه کسر باشد کسره لازمی و بعد آن حرفی از حروف استعلا نباشد پس آن را بار یک باید خواند  
 همانند آنکه گفتند در همه جا که قبل از مدای ساکن کسره لازمی باشد و بعد آن حرف استعلا آید آن را بار یک  
 مانند قرطاس و مرقماد و غیره فایده آنست که کسره ماقبل تریق را تقاضا میکند و حرف استعلا تخفیف می بخشد  
 پس جمع حاصل کردیم و در اصل پر بود پس بر خواندیم و سوای این سه ماده مثال حرف استعلا در میان  
 یافته نشده لیکن در کلام عرب یافته شده مانند ارضاء العنان و اضلاع و ضغام و تخریق و تخریق و تخریق  
 بعضی بر عابت حرف استعلا تخفیف میکنند و بعضی لمجاذا و کسره ماقبل را بابت تریق میکنند که کسره جابین  
 مقابل حرف استعلا است پس بار یک باید خواند اما معمول مردم اولست اگر بعد از حرف استعلا نیست  
 و ماقبل آن کسره تخفیف اصلی نیست بلکه عارضیست که گاهی باشد و گاهی نباشد مانند کسره همزه و صر  
 در جوی که در وجه کلام ساقط میشود مانند رَبِّ السَّجَّوَاتِ وَ مِنْ السَّجَّوَاتِ اَوَّلُ اَتَانَا بَوَّاسِ اَن اَتَمَّ  
 تخفیف باید کرد تا که فرق باشد میان کسره لازمی و کسره عارضی چرا که کسره عارضی را چندان قوت نیست و یا  
 کسره نیست و اگر سکون را بسبب قف آمده پس اینجا هم رعایت حرکت ماقبل می کند و بعضی حرکت  
 نفسی ای را اعتبار کنند و این قول معتبر نیست پس اگر ماقبل می باشد ماقبل می باشد یا فتح پس آن را بخوانند  
 مانند قمر و نذر و بکند و اگر کسور باشد تریق کنند مانند مکر و منقحر و اگر ماقبل می باشد ساکن و ضمه  
 هم ساکن باشد یکسان آن ساکن یا نباشد پس اعتبار حرکت ماقبل را می بینند که مفعول یا مضمر باشد بخوانند  
 مانند القدر الاکثر و الاکثر و منقحر و اگر کسور باشد تریق میکنند مانند منقحر و اگر ساکن ماقبل می باشد  
 حرف یا است پس ماقبل می باشد یا فتح پس آن را بار یک خوانند مانند منقحر و ضمه چرا که  
 یای ساکنه حکم کسره دارد پس حاجت نظر کردن بماقبل آن نیست و الله اعلم بالصواب

### باب نهم در بیان وقف بر آخر کلمه

بدانکه وقت استادنست بر آخر کلمه و این هم از ضروریات قرآنست چرا که در یک نفس تمام قرآن خواندن  
 محالست پس نفس را بدین نفس بی قاعده و بیجا خواندن بخوانند باین طریق و وقت محالست  
 ضرورتش تا وقت بیجا و بیقاعده نشود و بدانکه بنای شمار آیات بر قول جناب سالت پناه علیه الصلوٰه و السلام  
 هر جا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آیت فرمود پس آنجا آیت شمار شد و این آیات از نزد  
 خدای تعالی نازل شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر سوره میفرمودند که فلان سوره چندین  
 آیتست و فلان سوره چند آیتست پس کم و بیشی در آن محالست هم و اینها خلت شش کن  
 نیست که تقنیست اما وقوف قرآن بر آیات پس صحاب کرام و علمای امت بحسب فنی قرار داده خواه





و سه جادوگر هستند که در آن روم باشد و نه اشام اولی تائین چنانچه فی الحقیقه دوم و سوم  
مانند علیکم و السلام سوم در حرکت عارضی مانند کلمه یکن الکن یا و قل افعوا الله چون هر کلام  
لم یکن لفظ قتل وقف کنند نه روم باشد و نه اشام چهارم بدست آن نصیب حرکت بحرکت عرب باشد  
مانند علیکم و السلام و پس نیز بعضی نحوایان در رفع و جر هم بود و باید که گفت یعنی در عظیم و عظمت  
و اچیکم و رحمتی بنحوانند و بنحوا و ده کردن چیز نیست بعد حرف متوقف نمایند بای سکنه بدانکه  
بای سکنه آن را گویند که بعد حرف متوقف علیه یک یا افزایند تا تنفس کامل مع اظهار حرکت حرف آخر  
حاصل شود چنانچه در نظام المکیه و تلمیذاتیکه و ما هیاه و در قرآن نخست پس قرار زیادتی بای سکنه  
این سکنه نقل شد از مستند بدون یکی ازین دو امر بای سکنه نیز فرایند بدانکه اشام و سطلح  
قرابچند معنی آمده یکی آنکه ندکور شد دوم خلط حرف بحر چنانچه در حرف متفرقه فیه می باشد مانند صدق  
که حمزه و کسائی این را با خلط زاید و میخوانند و صراط را عاف هم همین اشام میخوانند سوم خلط حرکت بحر  
یعنی قصد ضمه کنند و کسر ادا کنند مانند قیل و غیض و حتی بقدر است کسائی و هشام چهارم اخفای حرکت  
مانند نهای و این بودن حرکت باشد بنحوی که اثرش باقی ماند و این را اختلاس هم گویند و این را قرب بست  
گو بعضی این اشام نام نهند و فرق میان روم و اختلاس آنکه در روم ثلث حرکت باقی ماند و در ثلث  
ساقط و در اختلاس و ثلث باقی ماند و یک ثلث ساقط میشود و لیکن در باب تفه مراد از اشام همان معنی  
اول باشد و تلفظ اشام و روم و اختلاس و تقلیه و وقف بدون سماع و تعلیم از استاد ثقیه و دیگر طریقی که  
نیست چنانچه از مقوله کیفیت باشد در تحریر و بیان بکنج چون چندی بکلی این کیفیات خواهد که قصد  
تقلیم هم خواهد کرد و تلفظ او هم این کیفیت پیدا خواهد شد و از سطلح که کتب خواندن کتب از استاد هم چیزی در  
تثبیه بدانکه اگر چه کسی وقف در قرآن واجب است مگر حسبیت قاری واجب میشود یا جوامع  
اتمام و قوف قرآن حسب عایت معانی یا هم تفاوت اند بعضی قوف قوی هستند و بعضی اقوی و بعضی  
ضعیف و بعضی اصعب و بعضی هر دو جانب وقف و عدم وقف دارند لهذا علمای امت برای فائده  
عام و خواندن عوام چند روزی قرار کرده اند تا سوافتی آری امروز در تلاوت قرآن بلا تأمل وقف کنند و بگذرند  
و قوف را عمل گذارند و بایستد و قوف باشند هر جا که تکیه نفس شود جایجا و وقف کردن بکلیت چنانچه  
قرآن نازیبا نماید و سماع منکر قرآن بی باعجاز قرآن نبرد و نظم قرآن و نظر تر از هر سینه و کلام غیر مرتب  
معلوم هم باشد لهذا علمای امت حسب تتبع معانی قرآنی و توجیهات قرآنی مواقع و قوف ابعین است  
بر گذار امروز که دلالت ازند بر قوت و قوت یا بر ضعف آن نشان نهد و آن را بر و ششست هر طریقه





باب دهم در رسم الخط قرآن کیفیت وقف بران جمع قرآن

بر آنکه عایت رسم الخط واجبست خلاف رسم الخط نوشتن قرآن گناهست لهذا بر کاتبان قرآن واجبست  
تعلیم رسم و بدون علم رسم در تحریر قرآن غلطی خواهد شد پس ثواب کجا سختی عذاب خواهند شد چنانکه استیعاب رسم  
قرآنی طول اندوختن و حاشای غلام مصطفی صاحب رساله مجمع الرسوم بقدر ضرورت تحریر کرده اند که حاجت  
تحریر دیگر نماند و بعد از این رساله استیعاب آن گذاشته شد اما بحیال آنکه با کمال خالی بودن این مختصر از  
ذکر رسم تحسین بود و لهذا قدری از رسوم که وقوف علیه وقف بود و دانستن آن بسیار ضرورتی ذکر کردیم  
تبعصر بدانکه چون از کلام الله سورتی یا آیتی نازل میشد جناب ببالت مآب علیه الصلوٰه و السلام میخواست  
کاتب یا طلبیده آن آیت یا سوره را تحریر میکنند و همان وقت موافق تعلیم جبرئیل علیه السلام  
رسم آن رسم تعلیم میفرمودند که این حرف اچنان باید نوشت و آن حرف را چنین باید نوشت بعد از آن  
آیتی این رسم میفرمودند که این آیت از فلان سوره است و قبل فلان آیت بعد فلان آیت بنهیه همین گونه  
تمام هر آیت از سورتش بیان میفرمودند و گاهی بعد بیان مقام آیت میفرمودند که فلان سوره تمام  
کسی آیت از آن سوره بآی نمانده یعنی بعد تمام رسیدن آیات هر سوره حکم تمام سوره میفرمودند که که تزلزل  
چندین سوره جاری بودی اما وقتیکه جمیع آیات کسی سوره فرمودید میفرمودند که فلان سوره تمام شد بعضی بعض  
سوره تمام تمام فرموده و آنرا نماند سوره انعام و فاطمه و اکثر قصار مفضلات که سورت سورت نازل شدند آیت  
نازل نشده اند پس این علوم شد که آیات تمام سوره کلام الله و بروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتب شده بودند  
در ترتیب آیات کسی با فعل نیست و آنچه منسوخ شدنی بود پیش از عرضه آخری منسوخ شده بود و بعد عرضه  
آخری نسخ هم واقع نشده تا آنکه و بروی آنحضرت علیه الصلوٰه و اسلام چند صحابه حافظ جمیع قرآن شده بودند  
و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار از صحابه حافظ جمیع قرآن شدند اما جمیع قرآن در وقتین نبود  
بعضی بمتفرق نوشته نزد مردم موجود بود و بر کاغذ یا دستخاها و پارچه ها و دیگر آنچه بیافتنند بران نوشته  
میداشتند تا آنکه در غوغا یا زلزله یا زلزله میشدند پس صدیق اکبر رضی الله عنه بر ماه خیر خواهی آنحضرت  
خدا تعالی شدن قرآن بشهادت قرآن دید بن ثابت را حکم جمع قرآن داد و چنانچه زیر بن ثابت تعمیل حکم کرده  
سور مکتوبه را از نزد مردم جمع نموده تمام قرآن را در یک جایین الدفین جمع ساخت لیکن سوره که کیف بالحق  
تحریر نمود و رعایت ترتیب سوره کرده بود آن صحف احویات حضرت صدیق بن شد و ایشان اندوختن ایشان نزد  
حضرت عمر رضی الله عنه ماند و بر شهادت خلیفه دوم آن صحف نزد حضرت ام المومنین فاطمه رضی الله عنها ماند  
باز در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه صحابه در دست داشتند و بعضی صحابه تفاسیر که از زبان

سوره دیگر کاتبان  
استیعاب برانند و چون  
بنفع دانند که رسم  
بسیار است و هر کس  
نشد و سورتش را  
کتاب در دست داشته

چنانچه حضرت سالت بن ابی سلمه علیه السلام شنیده بودند که قرآن دانسته در قرآن داخل کردند و بعضی تابعین هم چون  
تفاسیر قرآن را از زبان حضرت صحابه شنیدند قرآن تصور کرده در قرائت قرآن داخل ساختند و منکر شدند  
این اختلاف بجای رسید که هر کس قزو خود را قرآن دانسته دیگران آن میخواندند خطیه میخواندند و هر  
مرد دیگری را غلط و خطا میگفت تا آنکه از اختلاف گذشته نبست بجهنگ جدال سید و هر یک با مخالف القراءه  
خود و جهنگ پیوست تا آنکه شکایت از جهنگ و قتال پیش حضرت عثمان رضی الله عنه بردند و مردمان عرض کردند که  
قبل از هلاک شدن این است تدارک این است باید فرمود و مسابو امانت امام محمد بن حنفیه سیب اختلاف نهاد و کتابی  
هلاک شود و پیش حضرت عثمان رضی الله عنه چون تل فرمودند و دیدند که مردم صد با مصاحف بلوغ یافته اند  
و در آن هزار با کلمات تفکیک از زبان حضرت سالت بن ابی سلمه علیه السلام حضرت مصاحف علیهم السلام را دیده بودند و در آن مسابو افرو  
تجربین در کلام الله دیده و فکر رفتند بعد شوه با جله صحابه که فرمودند تا مصحف صدیقی از نزد حضرت طلبید و بار دیگر در  
ترتیب تصحیف و ترتیب قرائت و تفحص در حکم فرمودند چنانچه زید بن ثابت با برای سوره مکتوبه دو کاتب طلبیدند  
با وجودیکه هر سوره بر قیاس صد کس می بود و میخواندند اما نظر احتیاط داد و دو کواه طلبیدند که گواهی میدادند  
بر اینکه این سوره که نزد ما مکتوب است پیش حضرت علیه السلام مکتوب شده یا نه حضرت علیه السلام و السلام  
او را فرمایند او پس با وجود تواتر قراءات قرآن تا وقتیکه دو کواه باز یاد بر تحریر کنانیدن آن  
سوره از پیشگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نمی گذشت آن سوره را در مصحف نمی نوشتند تا آنکه جمیع  
سور قرآن شهادی تحریر و قراءت بگذشتند و کمال احتیاط و حزم مجمع اجله صحابه آن قرآن جمع و ترتیب  
و ترتیبی که بالفعل موجود است این ترتیب مرتب شد چون برین ترتیب اجله صحابه ختم شد و کلام الله  
تمام و کمال برین ترتیب جمیع شریکین چند نسخه بوی گرفت یا شش نقل کنانیده با طراف عالم بدیلمین رسانیدند  
و یک مصحف پیش خود در دیده منوره داشتند بآن آن مصاحف موقوفه کردند و بعضی تفاسیر آن حضرت  
ساخته بودند و همان مصاحف مایه اختلاف جدال مسلمانان بودند و مردم گرفته و تخصص بسیاری از آنها  
نزد مردم نگذاشت و همه بار بسوخت تا مایه اختلاف قرآن در جهان نماند و آن روز تا اینده مسلمانان  
بر یک قرآن جمع هستند و کسی را مجال مخالفت نماند و وعده را بعزت سخن میگویند **الَّذِينَ كَفَرُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**فَلْيُظْلَمُوا** و حضرت عثمان رضی الله عنه ظهور یافت و چنین خبر عام از که صادر شود **بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ**  
حالا حال ترتیب سورتها با شنیده که این ترتیب سورتها عثمانی که حالا یافته میشود جای از آن حضرت صلی الله  
علیه و سلم قولاً منقول نشده و نه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بذات شریف با و ترتیب جمیع سورتها فرمودند  
اما ترتیب اجتماع و این ترتیب است بلکه این ترتیب سورتها از قراءات آن حضرت صلی الله علیه و سلم بهر باز تاجید

از شنیدن چون در کتب حدیث بحال قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر تامل کرده شود بدین ترتیب صاف ظاهر  
 میشود که در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره بقره و آل عمران و سنانها را در پیش این حدیث  
 ترتیب اینها معلوم شد و در حدیثی ترتیب مفصلات مجمعا معلوم شد و در حدیثی ترتیب شهر اول و قصص  
 معلوم شده و در حدیثی ترتیب حواصم سبعه معلوم شده پس چون کتب حدیث نیک تامل کرده شود ترتیب  
 تمام سوره های قرآن از قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شود و آن ترتیب همین ترتیب است که  
 مگر بعضی مواضع شاو مانند عمل حفظ قرآن که در آن ترتیب رتبا خلاف ترتیب قرآنست پس آن را در  
 خصوصیات آن عمل قرار داده موافق در حدیث عمل شدیم و الا تمام ترتیب ملاحضات آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم موافق همین ترتیب یافته شد چنانچه این امر بر ما هر آن فن حدیث مخفی نیست پس این ترتیب معلوم شد که  
 ترتیب سوره های قرآنی توفیقی معنویت است که توفیقی ظاهری نیست و این ترتیب اکثر اعتراضات را بر او  
 رفع شده و شبهات اکثر نادانان که در تواتر قرآن و جمع و ترتیب پیدا میکنند آن هر رفع شدند و بعد از  
 این ترتیب و اتفاق حدیث خواهند شد گونا و اتفاقان با نیکار پیش آیند چون احتیاج و احتیاج تمام تحریک کلام  
 از پیشگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین معلوم شد پس بودا شد که خلاف رسم صاحب  
 عثمانی که حامل قرات بعد است هرگز جایز نیست و در رسم قرآنی بنام زید بن ثعلبانی قرآنی اسرار و قائلان هستند  
 اندام و مضمون علم قرات چهار چیز قرار داده اند تجوید و وقوف و رسم و قرش و محروفت پس تمینا قدری رسم  
 نوشته میشود پس بدانکه امام عاصم رحمه الله علیه در وقف تابع رسم الخط است یعنی آنچه در مصحف عثمانی نوشته  
 همان حرف وقف میکنند و تفصیل هر طویل از بعضی از کلمات میکنند تا آنکه نایانیت تحریک در بعضی موضع  
 بنای طولانی نوشته شده پس بران تا امام عاصم بنا وقف میکنند مانند که تحت و تحت و تحت و تحت  
 و تحت و تحت و تحت و این کثیر و ابو عمرو و کسانی بنا وقف میکنند اختیاری باشد یا اعتباری  
 بجای موصوده و در غیر اینها که بهای هنوز مکتوبست بنا وقف میکنند و بکات و مضافات و ذات  
 و تکریمات و آیات که بنا وقف میکنند و در لفظ کاین تنوین آن بنون مرقومست وقف هم  
 بر نونست و ابو عمرو و مخذف تنوین وقف میکنند و لام جاره در چهار جا جدا از مجرور خود مکتوبست پس  
 اگر حاجت وقف افطاری یا اختیاری افتد وقف بر لام خواهند کرد و در حرف ما اختلاف ابی عمرو و کمال  
 اول و سوره ناس و الف و دوم در کف ماکل هذا الکتاب سوم در فرقان ماکل هذا  
 الرسول چهارم در علاج فیه الالذین کفر فای آنها در سه موضع بی الف مکتوبست یکی در سوره  
 نور آیه الف مکتوبست و دوم در زخرف یا آیه الف مکتوبست و سوم در سوره رحمن آیه الف مکتوبست و در سوره









بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمت مشفق مولوی نذیر حسین صاحب اقل الخلیقہ عبد الرحمن عفی عنہ بعد سلام سنوار تحریر فرمایا کہ فرستہ  
 ساهی دانست خود در مقدمہ ضا و نوشتہم لیکن آن مشفق حسب وعدہ خود تسلیم التفات نفرمود و بدجوابش  
 برچہ استغفار و خط شیخ الکاظمین مولوی حبیب اللہ فرستادند و دیدم نوید حقیقہ خود یافتہم کہ در دروغ بندگی  
 بیجہ بیست و پنجہ در استغفار نوشتہ بود و قرین صواب بود لیکن تشابہ متعارفہ میباید با ہم را جو از خلاف ای  
 ناقص بود و نیز از مطالیعہ تعذر صناعہ تعجب شد و ہم مشاکلت صوتی از دو مجتہب تعجب بر تفتاب و در و  
 سیلہ التلفظ ہم فساد بر پاشد کجا تا و کجا ذال کہ در ہر و ہر بہر بنت مخرج و صفات صوت ہنہا حاصلست با این  
 اینہا را مشابہ الصوت و فتوی نوشتند و بخیا لات و جہا بالغیب بتشابہ جزئی ہر دنا کہ خواہند شبابہ یکدیگر  
 نوشتند و نیندند کہ تشابہ و تمایز حرف و موقوف باشند کہ مخرج صفات نیست بلکہ تمام حروف اگر متحد الما ہستند  
 اختلاف اینہا مانند اختلاف اشخاص نہ و عمر و بکست اگر مختلف الما ہستند ہستند اختلاف اینہا مانند اختلاف  
 انسان فرس و بکست گو فیما بین بعض اینہا تشارک بعض تشبیہات و تشخصات بود اما نفس تمیز فتور نیست  
 و نہ اقول این تشابہ عدم تدرب با صدوات حروف عدم واقعیت از علم قرات اتباع و اثر اشتراک صفات  
 و الا تمایز ہر حرف امر وجدانی مشابہت مخفی نظری نیست اما صوتی ہر کہ در کاست این کار از قرآن و دلائل  
 فی برابر ہر مولوی رومی فرمایا <sup>بسم</sup> پای ہند لالیان جہیر بود پای چوبین سخت بی تمکین از  
 لاجماع اساتذہ و قریاست کہ دای حروف از قبیل علم نیست بلکہ از تقو کہ کفست بدون اخذ از اساتذہ  
 حاصل نمیشود باز از مبنی ہر قرآن و دلائل کہ <sup>نہ</sup> نداد نیست موضوع از ارسال خط حبیب اللہ معلوم شد

ظاهر تنبیه بر معاصی و جمل این مختصر بود من مدعی علمیت خود نبودم و فوق کمال خدای عز و جل علیکم السلام  
 و بعد از آنکه والدین را جد بکنده در علم قرائت شاگرد رشید شاه عبدالجبار صاحب جوم بودند و مناظرات  
 و مناظرات که فیما بین مردم و حضرت شاه صاحب واقعه میشدند شاید بسامعه سامی سیده باشند و شاید  
 کسی از حاضران آن مجلس ان پیران سالخورده باشد باز از والد خود اخذ کلام اسد کرد من علم و عمل  
 قرائت و الهم شاید جناب باشد باقی ماند اختصار پس جو دسندای اساتذده هم بنزد اختصار هم در شیخ الکاذب  
 مسلم است مگر آنکه اساتذده بنده خصوصاً جناب لانا حضرت مولانا اسحاق صاحب مولوی امام الدین صاحب  
 بلج و جمل من این فن اجازت سزا دارند پس این عیب بسوی اساتذده عائدست نه اختصار و نیز چون اختصار  
 اتفاق دور هم بزرگوار خود قاری قادر بخش صاحب قاری الا اصحاب و قاری عرب افکاد کسی مطلع ستاخت  
 و یک مسئله قرائت نیاموخت که حاجت تعلیم همچو کاذب افتاد و طرفه آنکه آن کاذب بزم خود بر صحبت  
 ضادین اقرار دارد و باز میگوید که باکل از علم ادبی بهره است شاید بفطر بغض عقلش رفته خبر پس پیش  
 نمانده است **وَاللّٰهُ مِنْ شَرِّ وَاَنْفُسُنَا** و این سامعه خراشی برای آن کرده شد که آن مشفق هم در عین  
 خط آن کاذب شده آن خط را نزد من فرستادند اگر آن را دروغ میباشند بالا بالا می بر تافتند  
 بفطر اعتقاد آن خط را حرز جان داشته اند و چنانچه غلطی تشابه ترا و ذال درین سینه رفته همچنان می  
 غلطیها و رفقا ای قرائت دلی دیده شدند که آن مخدوم و متحریر آنها علمای دلی بلکه در العلم  
 را بدنام کردند و فضیحت ساختند که در دلی کسی ماهر قرائت نمانده اگر علم قرائت و علمش نبود دست انداز  
 در اوج این فن مناصب نبود حالا اگر بر وعده و **وَاللّٰهُ** خود قائم هستند فیما والا فردا روز محشر محاسبه  
 و پیش و مکافات سخن پروری ما و شما **اَوَاذُیْسْتُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْظُّلُمِ** اب

**خاتمة الطبع هزاران هزار شکر و سپاس بدرگاه و اهلب قیاس که نافع تلاوت کنندگان**  
 واجب الحفظ قاریان قرآن رساله مشتمله قواعد تجویدیه رساله شحفه ندریه از افادات جناب  
 افاضت مآب مطرح فیوض فیاض و اهلب لم یزلی جناب مولانا قاری محمد عبدالرحمن صاحب  
 بانی بن صلات الله علی شتر کل غیبی و عقی بی باه تمام اسد و از نثران محمد عبدالرحمن  
 بن حاجی محمد روشن خان **اَسْبَغَ اللّٰهُ اَحَبُّ جَهَنَّمَ** الجبه بن در مطبع نظامی واقع کانیور  
 اوائل جب سینه باجری باجری گردیده سه ششم شتران فی الابصار

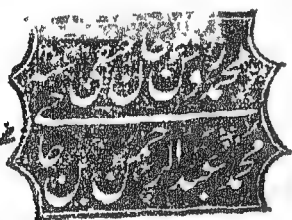
التاس

ما بق ازین رساله نذا در دلی مطبوع گشته پسند صاحب بایش نیت داده بنفیه میچون این انعام من مطبع  
اطامی فرمایش فرموده بفضل فضل منعام از قالب طبع برآید اکنون ناظرین انعام من مطبع  
دشانتین نصفت پیوند ملاحظه فرمایند و بچشم حق بین معاینه نمایند که ازین نسخه مطبوعه مطبع نذا  
و نسخه مطبوعه دلی در تصحیح حسن خط و صفای چاپ تفاوت بچه مقدار است و نسخه سابقه نسبت  
باین نسخه مطبوعه نذا مثل فرق لیل بانهاست مگر چون که هرگاه بسبب کمال صحت عبارت صغیری  
حروف مضمون را با اختلاف در یابند معنی باطبع و صحیح را بدعای خیر یا و الحمد لله لا یضیع شیء

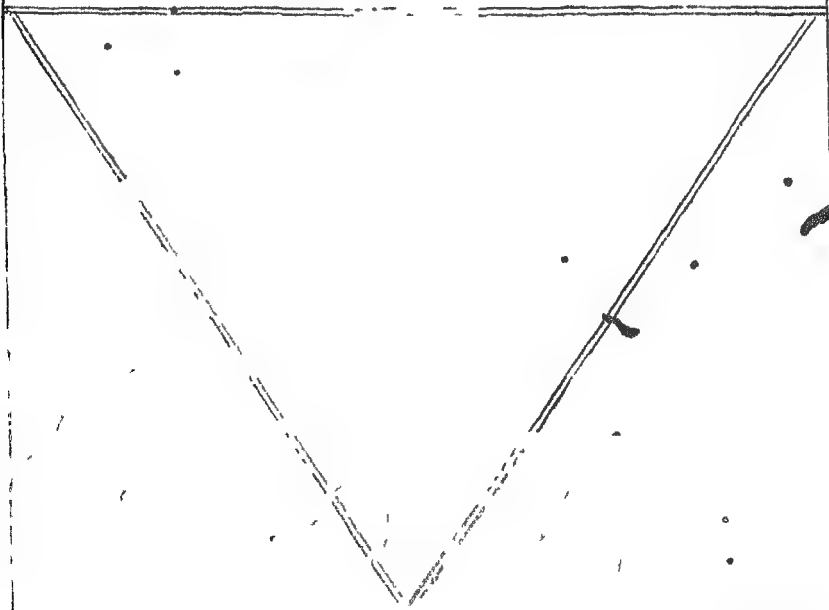
و ختم خاتمه

بسندهای غنی که رساله نذا مطبوع مطبع نظامیست مبرور است و در نسخ

۹۲۶۱



العبد  
محمد بن محمد روشن قزوینی











١٢٤

DUE DATE

٢٩٤٥١٢

٢٩٤٥١٢

١٢٤

(R)

٢٩٤٥١٢

٩٢٤١

٩٢٤١

Date	No.	Date	No.

٩٢٤١

